

2/-

DATE LABEL

| | | | |
|--|--|--|--|
| | | | |
| | | | |
| | | | |
| | | | |
| | | | |
| | | | |
| | | | |
| | | | |
| | | | |
| | | | |

Call No.....

Date.....

Account No.....

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last stamped above.
An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is kept beyond that day.

۱۵۰

فصل

خواجہ محمد

بن قیسمان نگین فرمای گل و رخسار

حسب فرمایش شیخ حاجی رجب علی صاحب و شیخ عبدالعزیز صاحب مدظل



بحسن و کمال سعی و عاوضه مجد صاحب غفر الله له و آوای شمس

۶۱۸۷۰

مع لکته محله آیدن آیهما ضامیر حسن و طبع

Allama Iqbal Library
56589

J. & K. UNIVERSITY LIB.
Acc No 56589
Date 19.3.65

بسم الله الرحمن الرحيم

میتهمای بی انتها و ستایشهای لا انتهم خالصه را رواست که رایت والای آفرینش از فرشتن زمین تا عرشین
چنانچه باید افراشت و تنای و افروخت و تراصانعی را منسرت که آیت زیبای خلقت از تحت اشری تا فوق سما
به نبی که شاید نگاشت فلک الا فلک از بحر قدرت او قطره ایست و تیر اعظم از آسمان حکمت او ذره کنکرة قصر
کبرای جلالش فیج تر از انست که کند او ام بدانجا تواند رسید و فضای بیدای کمالش وسیع تر از انست که
طائر حقول در هوای او تواند پرید و صفات عظمتش از وصمت بدایت معراست و عظمت صفاتش از نقصت
نهایت منزله و مبرا مثنوی جهان بادشاها خدائی تراست از ازل تا ابد بادشائی تراست و تویی اول و آخر
جمله پسر نه آغاز داری نه انجام نیز از تو بخیر عقل دانش پناه و تصویب کار تو گم کرده راه در و نامحدود
وصلوة بخیر معدود و نثار روضه منوره سرور کونین و کعبه دارین صاحب قاب قوسین که در تخصیص شریعت
غرا دقیقه از دقائق نامرعی نگذاشت و تجریر الکیه و ادعیه و افیه تحفه جناب فیضآب سلطان عرب و عجم
برگزیده آفریدگار عالم که در آرایش محفل شرع را حاصل تا فرع رای جهان آرای جز شریب پسندیده نگذاشت نظم
خاتم فست سر انگینه از و ملک درویش را خزینه از و از همه خلق بیش دانسته و فقر را فقر خویش
دانسته و صلی الله علیه و آله و اصحابه سلم اما بعد ازین برای انور و خاطر ضیا گستر و انایان خرد و ورعی
رایان شهر پرور مخفی نوشتن نماید که بنده احقر و ذره افقر محمد جعفر ولد شیخ محمد فاضل که بتالیف این صحیفه رنگین

این بزمه ۱۲
سید آفتاب ۱۲
فضای حسن ۱۲
معه و سکون بای
نخاسته بیان که افنده در
بناک شود پاک
بافق عجیب است
بیشی شش و ۱۲
است کردن در و و
هر حبیب در مرتبه ۱۲

رابطه برادری میدارویناسازی دهر و بازی سپهر بر از قضیه سوبیه محال قانوگونی خود داشت و در وطن بالوفه مولف
 رسیده بخانه محمود لطف و توفیق شیخ پیر محمد ولد شیخ محمد یوسف استقامت و در زیاده خواهش خواندن
 نموده لیکن انشایکه در خورد رس او باشد بر فور دست بهمند اوله این مستنهام مکتوبانی که در سالیف ایم
 از طرف خود و بعض دولت مستدان عالی مقام و برادران ستوده منجر جام جمعی از بزرگان و عزیزان ارقام
 نموده بود و هر واحد از تکلف صنعتی خالی نیست منراهم آورده بترتیب آن پرداخت باستصواب
 حقائق و معارف آگاه قدوه درویشان ثابت قدم شیخ محمد خرم محسن برادر سبه نوع مرقوم ساخت نوع
 اول در مکاتبات نوع دوم در مراسلات نوع سوم در رفقات نوع اول در مکاتبات مکاتبات
 اول بخدمت ارشاد تآب قدوة السالکین زبدة العارفين مقبول حضرت خداوند شاه غلام شنبه
 از طرف مخدومی شیخ محمد خرم شتمبر تلازم پارچه تحریر یافت آفتاب هدایت آن زیب خرقه
 معرفت و ایقان زینت و لوق طریقت و عرفان دیباچه کتاب خدا دانی خاتمه باب مسلمانان خلاصه درگاه
 احدیت مقبول جناب محمدیت واقف عمل جبروت و ملکوت داننده اسرار لاهوت انکه جبرج طلس قابل
 کلیم گراشش بی اعتبار است و کسوت زر نگار شمشیر پیش جبهه شمشیر جمیع در اجماع سالتوس و یورجیم کسب
 کمال و چون کتان از ماه پاره گردیده و جناس خیاست سالتوس بحسن مجاہد اشش چو خفاش از خورشید در
 طلمت ناکامی خرید بر مفارق معتقدان راسخ الاعتقاد روشن و تابنده باد بعد از تسلیات عقیدت
 سمات و آرزوی خدمت لازم البرکت که در عرصه قرطیس نمی گنجد معروض عرض می دارم که این عبودیت کیش
 از ان پیش چکله امواد و اورمیدان فوت و فطر خاتم مروت محمد خاتم که از روی ظاہر برتن زیب از پریان و
 نیچ دارد و در باطن جز یاد حق همه اینچ می انکار و میگذازانید ناگاه از مدت شش ماه شوق اسلمی در نهانجا
 باطن این عقید تمیز ظاہر و باطن استیلا یافته و آتش عشق کبریا از هر سوینه دل را گرفت ناچار خانه
 جان را از متاع محبت دنیا خالی ساخته و ترک نوکری کرده بخانه رسیده و بگوشه خاکساری بنشیند
 شده به بندگی خداوند حقیقه که بر هر کس لازم است پیغمبر گردید و هر چند مردم نظر بر اینکه از هیچ مملو و معیشت
 مقرر نیست زبان ملامت دراز کرده اما مقتضای **وَمَنْ يَتُوكَلِّ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ**
 ازین غم ندارد بلکه ازین جوت که روزهای نامرادی شب معراج مردان واقع شده کمال این جهان را است
 بحال خود بچتر از جمعیت و آرام می پسندارداری آنها که لذت فطر و فاقه یافته اند هزاران درم و دینار را

۱۰ تظف و تظف
 ۱۱ سرگشته حیران
 ۱۲ جامه آفرود و تظف
 ۱۳ عیب دیباچه اعتبار آرایش
 ۱۴ تظف و تظف
 ۱۵ جبروت عالم تجلی صفات
 ۱۶ تظف و تظف
 ۱۷ تظف و تظف
 ۱۸ تظف و تظف
 ۱۹ تظف و تظف
 ۲۰ تظف و تظف
 ۲۱ تظف و تظف
 ۲۲ تظف و تظف
 ۲۳ تظف و تظف
 ۲۴ تظف و تظف
 ۲۵ تظف و تظف
 ۲۶ تظف و تظف
 ۲۷ تظف و تظف
 ۲۸ تظف و تظف
 ۲۹ تظف و تظف
 ۳۰ تظف و تظف

کثر از پیشانی شمرده اند و از اندیشه لطیف در گذشت زبان جوین قناعت کرده و همچنین از موس در رفت و بمانند
 رو یافته و جمله کت در این ملک و محراب ندانسته اند طبیعت در حریم صد رحمت پابلص منت نهاد
 مبرکه او از بار غفلت نیم بوی یافته و قبله امال و آمانی سلامت مراد این نامراد از ارسال این ساله من
 آنست که اگر توجه خاص گریانه این قلیل البضاعت را چند ساعت در خلوت با سعادت بار خشنود از سر قدم
 بخدوت فیض موهبت بشتاب و آنچه برین ذره مثال گذشت و میگذرد به تحریر راست نمی آید که مفصل بحث
 آن آفتاب سپهر کرامت التماس نماید فردا گریایم محرم تازه چو گل خار خار غم دل بیرون کس نسیم
 پیر این ولایت که هزار کسوت سکندری و دارائی بیک تار آن نیز و تا یوم القیامت بقیامت نگرانت نیند و با
 مسکنه دوم بخدوت آید بنده شمرستان سخندان گره کشای عقد های معانی میر ملتانی از طرف محاکم
 شتمبه تلامذم باد و تحریر یافت خالق ذوالجلال و صانع پر کمال که مکتب بر که را کعبه شریفه زین بخشیده طیار
 باستقامت سرور عرب و عجم محترم گردانیده مضمرست و شهر بهجت بذات مجموع حسنات سراج محل صفوت
 و صفافاس مضار فطانت و ذکاوت سیل من سعادت مشتری بلند از سیادت نور باغ اصطفا نور حیران از رضا
 شیراز بنده نشو و نسبا ط سلسله جنبان بزم نشاط رونق پذیر دارا و جبره آفتاب جام خلاص محکم اکرم دعای صافی
 از رنگ زیبای رنگ که انوار استجابت از ابتدای آن پیدا و سلامی مبر از شتابه ریاض و نیز ناک که آثار اجابت
 از آغاز آن بوی باشد محفل عدن منزل نموده مکشوف قلب که شک آئینه حلت میگرداند که از روی
 مواصلا لازم الحشر نه بجایست که تجرید در اید و اشتیاق وافی البرکت بشتاب الیست که زبان بختبر آن
 کشاید پدید شنیده ام سخن خوش که پیر کنعان گفت و فراق یار نه آن می کند که بتوان گفت و علا و نهیمه
 فراق ناگفتنی از عدم یاد آوری آن طوطی بلند سخنوری چه نویسد که درین مدت گاهی تبشیرین مکاتبات شریف
 دل و دستان بخوری سر و علایان مجور خوشوقت و سرور گردید صبح و شام این فکر که آیا چه قصیر این مسوره
 خوان اخلاص صورت گرفته که حوض آن اینهمه کم توجی بوقوع پیوست چون موم دگر که غم میگرداند و همیشه این
 اندیشه که خدا یا چه قصور در مراتب محبت ازین بوریانشین کلبه بر یا وجود آمده که در بدل آن چنین بجهت طفت
 افتاد چون شمع فانوس الم میسوزد طبیعت مارا چور روز کار فراموش کرده آیا شکایت از تو کنم باز روزگار
 بر خلاف گذشته از ان مشکستن فرا ننگ توقع آنست که اگر خطای معلوم شده باشد از راه عطا
 عفو فرمایند نه اینکه بخار آورده از التفات دوستانه محروم سازند یعنی از گوشه دل محروم

کثر از پیشانی شمرده اند و از اندیشه لطیف در گذشت زبان جوین قناعت کرده و همچنین از موس در رفت و بمانند
 رو یافته و جمله کت در این ملک و محراب ندانسته اند طبیعت در حریم صد رحمت پابلص منت نهاد
 مبرکه او از بار غفلت نیم بوی یافته و قبله امال و آمانی سلامت مراد این نامراد از ارسال این ساله من
 آنست که اگر توجه خاص گریانه این قلیل البضاعت را چند ساعت در خلوت با سعادت بار خشنود از سر قدم
 بخدوت فیض موهبت بشتاب و آنچه برین ذره مثال گذشت و میگذرد به تحریر راست نمی آید که مفصل بحث
 آن آفتاب سپهر کرامت التماس نماید فردا گریایم محرم تازه چو گل خار خار غم دل بیرون کس نسیم
 پیر این ولایت که هزار کسوت سکندری و دارائی بیک تار آن نیز و تا یوم القیامت بقیامت نگرانت نیند و با
 مسکنه دوم بخدوت آید بنده شمرستان سخندان گره کشای عقد های معانی میر ملتانی از طرف محاکم
 شتمبه تلامذم باد و تحریر یافت خالق ذوالجلال و صانع پر کمال که مکتب بر که را کعبه شریفه زین بخشیده طیار
 باستقامت سرور عرب و عجم محترم گردانیده مضمرست و شهر بهجت بذات مجموع حسنات سراج محل صفوت
 و صفافاس مضار فطانت و ذکاوت سیل من سعادت مشتری بلند از سیادت نور باغ اصطفا نور حیران از رضا
 شیراز بنده نشو و نسبا ط سلسله جنبان بزم نشاط رونق پذیر دارا و جبره آفتاب جام خلاص محکم اکرم دعای صافی
 از رنگ زیبای رنگ که انوار استجابت از ابتدای آن پیدا و سلامی مبر از شتابه ریاض و نیز ناک که آثار اجابت
 از آغاز آن بوی باشد محفل عدن منزل نموده مکشوف قلب که شک آئینه حلت میگرداند که از روی
 مواصلا لازم الحشر نه بجایست که تجرید در اید و اشتیاق وافی البرکت بشتاب الیست که زبان بختبر آن
 کشاید پدید شنیده ام سخن خوش که پیر کنعان گفت و فراق یار نه آن می کند که بتوان گفت و علا و نهیمه
 فراق ناگفتنی از عدم یاد آوری آن طوطی بلند سخنوری چه نویسد که درین مدت گاهی تبشیرین مکاتبات شریف
 دل و دستان بخوری سر و علایان مجور خوشوقت و سرور گردید صبح و شام این فکر که آیا چه قصیر این مسوره
 خوان اخلاص صورت گرفته که حوض آن اینهمه کم توجی بوقوع پیوست چون موم دگر که غم میگرداند و همیشه این
 اندیشه که خدا یا چه قصور در مراتب محبت ازین بوریانشین کلبه بر یا وجود آمده که در بدل آن چنین بجهت طفت
 افتاد چون شمع فانوس الم میسوزد طبیعت مارا چور روز کار فراموش کرده آیا شکایت از تو کنم باز روزگار
 بر خلاف گذشته از ان مشکستن فرا ننگ توقع آنست که اگر خطای معلوم شده باشد از راه عطا
 عفو فرمایند نه اینکه بخار آورده از التفات دوستانه محروم سازند یعنی از گوشه دل محروم

ن کلامی که از آنست

گردید و در ناتوانی اطهر من الشمس گشته حاصل که اگر شمه از درد فراق در میزان تحریر نیکو و اگر برخی از الم جهانی برگی
 تقریر نشان صورت نه بند و سیت نتوان بقلم نوشت شوق ^{۱۲} گریه فلیک شود و ^{۱۳} دیرم از حضرت گردانند و در
 مستعد آنست که اسد سعادت را معرک سازد و قافیه حیران ^{۱۴} اگر چه چون ^{۱۵} جوار و سر داشت باشد از میا برادر و در خل
 نخست را هر چند مانند سماک ^{۱۶} امج باشد سلطان و از زیر پاد ^{۱۷} اراد امید که تانبات ^{۱۸} النعش مباحثت به پیرین موصلت
 مبدل گردد و دوری صوری را از اسق ^{۱۹} دلب مقطوع شود و بافتاب باد آوری کلبه احزان این سهای گم نام امنو گردانند و الاظرا
 شنیده شد که در شهر حب شادی کتختانی غره ناصیه سعادت ^{۲۰} مستاره آسمان بخت کند مخدوم ^{۲۱} اده ستوده سیر محمد افروز ^{۲۲} مقصود
 باستماع این نوید جهان جهان امید ^{۲۳} ثریا و اعتراف ^{۲۴} جمیعت ^{۲۵} دست یافت ^{۲۶} مهیل نشاط و درین خاطر یافت ^{۲۷} آفریننده زنده و جبرین
 این سعیدین اگر خواهان ^{۲۸} عقیدت اندوز برای آن صلیح و سادست ^{۲۹} عاتق ^{۳۰} فرقان ^{۳۱} افراشته دارند در ایام ^{۳۲} موم ^{۳۳} بحسب ^{۳۴} خواه
 صورت پذیر ساخته موجب ^{۳۵} خنی و فرخندگی گرداناد ^{۳۶} مجیر ^{۳۷} استماع ^{۳۸} این ^{۳۹} فرحت ^{۴۰} میخواست ^{۴۱} که خود را ^{۴۲} انجست ^{۴۳} ساند ^{۴۴} اما ^{۴۵} چون ^{۴۶} معلوم ^{۴۷} نیست
 که در راه مرقوم که ام تاریخ قرار یافته ^{۴۸} لهذا ^{۴۹} متوقف ^{۵۰} شده ^{۵۱} مرقوم ^{۵۲} خامه ^{۵۳} نیاز ^{۵۴} میگرد ^{۵۵} که ^{۵۶} تاریخ ^{۵۷} معروض ^{۵۸} و این ^{۵۹} بی ^{۶۰} آگاهی ^{۶۱} می ^{۶۲} تاد ^{۶۳} در ^{۶۴} ان ^{۶۵} ایام
 سعادت ^{۶۶} فرجام ^{۶۷} سیده ^{۶۸} یوسف ^{۶۹} دل را که ^{۷۰} از ^{۷۱} جور ^{۷۲} خوان ^{۷۳} مان ^{۷۴} در ^{۷۵} چاه ^{۷۶} غم ^{۷۷} ناکامی ^{۷۸} هست ^{۷۹} بدو ^{۸۰} ملاقات ^{۸۱} سامی ^{۸۲} بر ^{۸۳} آورده ^{۸۴} غریبه ^{۸۵} مستر
 گرداند و بالفعل از عدم رسیدن ^{۸۶} فقیر ^{۸۷} حل ^{۸۸} بر ^{۸۹} تقاعد ^{۹۰} و ^{۹۱} تقصیر ^{۹۲} نیر ^{۹۳} مین ^{۹۴} خالق ^{۹۵} قوس ^{۹۶} قزح ^{۹۷} تیر ^{۹۸} آرزوی ^{۹۹} خادم ^{۱۰۰} ببدن ^{۱۰۱} مرام ^{۱۰۲} مقادیر ^{۱۰۳} دارد
 مسکات ^{۱۰۴} چهارم ^{۱۰۵} بخدمت ^{۱۰۶} برگزیده ^{۱۰۷} بارگاه ^{۱۰۸} صمد ^{۱۰۹} میان ^{۱۱۰} گل ^{۱۱۱} محبت ^{۱۱۲} مثل ^{۱۱۳} بر ^{۱۱۴} لازم ^{۱۱۵} کار ^{۱۱۶} تحریر ^{۱۱۷} یافت ^{۱۱۸} نخل ^{۱۱۹} حقیقی ^{۱۲۰} حد ^{۱۲۱} قیام
 و آمانی آن بهار بوستان معانی ^{۱۲۲} گل ^{۱۲۳} گزار ^{۱۲۴} سخندان ^{۱۲۵} سرب ^{۱۲۶} جو ^{۱۲۷} بار ^{۱۲۸} ابلیت ^{۱۲۹} صلیح ^{۱۳۰} شایخ ^{۱۳۱} سار ^{۱۳۲} آدمیت ^{۱۳۳} انقبضات ^{۱۳۴} مطرات
 عنایت ^{۱۳۵} بی ^{۱۳۶} عنایت ^{۱۳۷} شکفته ^{۱۳۸} در ^{۱۳۹} بیان ^{۱۴۰} دارد ^{۱۴۱} بود ^{۱۴۲} دسته ^{۱۴۳} دسته ^{۱۴۴} شوق ^{۱۴۵} چمن ^{۱۴۶} چمن ^{۱۴۷} اشتیاق ^{۱۴۸} که ^{۱۴۹} سون ^{۱۵۰} زبان ^{۱۵۱} از ^{۱۵۲} بیان ^{۱۵۳} آن ^{۱۵۴} ما
 از ^{۱۵۵} بار ^{۱۵۶} سر ^{۱۵۷} بسته ^{۱۵۸} و ^{۱۵۹} آن ^{۱۶۰} است ^{۱۶۱} مشوق ^{۱۶۲} ضمیر ^{۱۶۳} گلشن ^{۱۶۴} نظیری ^{۱۶۵} نماید ^{۱۶۶} کله ^{۱۶۷} شسته ^{۱۶۸} گلشن ^{۱۶۹} و ^{۱۷۰} اد ^{۱۷۱} یعنی ^{۱۷۲} رقیبه ^{۱۷۳} مست ^{۱۷۴} شبیر ^{۱۷۵} که ^{۱۷۶} سوا ^{۱۷۷} اوش ^{۱۷۸} چون ^{۱۷۹} طره ^{۱۸۰} منقشه
 مویان ^{۱۸۱} عطری ^{۱۸۲} بزی ^{۱۸۳} می ^{۱۸۴} نمود ^{۱۸۵} و ^{۱۸۶} پیش ^{۱۸۷} مانند ^{۱۸۸} چهره ^{۱۸۹} گل ^{۱۹۰} بیان ^{۱۹۱} الا ^{۱۹۲} و ^{۱۹۳} زری ^{۱۹۴} میگرد ^{۱۹۵} در ^{۱۹۶} سبک ^{۱۹۷} یک ^{۱۹۸} که ^{۱۹۹} ز ^{۲۰۰} کس ^{۲۰۱} و ^{۲۰۲} چشم ^{۲۰۳} انتظار ^{۲۰۴} کشاده ^{۲۰۵} بود ^{۲۰۶} و ^{۲۰۷} از ^{۲۰۸} عنایت
 مکرانی ^{۲۰۹} عن ^{۲۱۰} لیب ^{۲۱۱} از ^{۲۱۲} فراق ^{۲۱۳} گل ^{۲۱۴} خار ^{۲۱۵} خار ^{۲۱۶} در ^{۲۱۷} جگر ^{۲۱۸} داشت ^{۲۱۹} بدست ^{۲۲۰} شمشاد ^{۲۲۱} جلوه ^{۲۲۲} دار ^{۲۲۳} که ^{۲۲۴} یک ^{۲۲۵} صبا ^{۲۲۶} از ^{۲۲۷} تیز ^{۲۲۸} رفتار ^{۲۲۹} س ^{۲۳۰} شرم
 سادست ^{۲۳۱} چهره ^{۲۳۲} و ^{۲۳۳} رود ^{۲۳۴} و ^{۲۳۵} خست ^{۲۳۶} بطل ^{۲۳۷} العه ^{۲۳۸} آن ^{۲۳۹} دماغ ^{۲۴۰} دوستان ^{۲۴۱} که ^{۲۴۲} نکات ^{۲۴۳} طراوت ^{۲۴۴} تازه ^{۲۴۵} گرفت ^{۲۴۶} گلستان ^{۲۴۷} خاطر ^{۲۴۸} محاسن ^{۲۴۹} صمیم
 انقلاب ^{۲۵۰} گل ^{۲۵۱} گل ^{۲۵۲} شکفت ^{۲۵۳} این ^{۲۵۴} چه ^{۲۵۵} از ^{۲۵۶} احداث ^{۲۵۷} با ^{۲۵۸} چه ^{۲۵۹} متصل ^{۲۶۰} با ^{۲۶۱} غ ^{۲۶۲} شجره ^{۲۶۳} اقبال ^{۲۶۴} و ^{۲۶۵} نام ^{۲۶۶} اری ^{۲۶۷} مر ^{۲۶۸} نا ^{۲۶۹} کار ^{۲۷۰} از ^{۲۷۱} ای ^{۲۷۲} و ^{۲۷۳} بخت ^{۲۷۴} بعض ^{۲۷۵} سال ^{۲۷۶} مثل
 کیده ^{۲۷۷} ان ^{۲۷۸} شفت ^{۲۷۹} الو ^{۲۸۰} و ^{۲۸۱} ان ^{۲۸۲} و ^{۲۸۳} ان ^{۲۸۴} و ^{۲۸۵} ان ^{۲۸۶} و ^{۲۸۷} ان ^{۲۸۸} و ^{۲۸۹} ان ^{۲۹۰} و ^{۲۹۱} ان ^{۲۹۲} و ^{۲۹۳} ان ^{۲۹۴} و ^{۲۹۵} ان ^{۲۹۶} و ^{۲۹۷} ان ^{۲۹۸} و ^{۲۹۹} ان ^{۳۰۰} و ^{۳۰۱} ان ^{۳۰۲} و ^{۳۰۳} ان ^{۳۰۴} و ^{۳۰۵} ان ^{۳۰۶} و ^{۳۰۷} ان ^{۳۰۸} و ^{۳۰۹} ان ^{۳۱۰} و ^{۳۱۱} ان ^{۳۱۲} و ^{۳۱۳} ان ^{۳۱۴} و ^{۳۱۵} ان ^{۳۱۶} و ^{۳۱۷} ان ^{۳۱۸} و ^{۳۱۹} ان ^{۳۲۰} و ^{۳۲۱} ان ^{۳۲۲} و ^{۳۲۳} ان ^{۳۲۴} و ^{۳۲۵} ان ^{۳۲۶} و ^{۳۲۷} ان ^{۳۲۸} و ^{۳۲۹} ان ^{۳۳۰} و ^{۳۳۱} ان ^{۳۳۲} و ^{۳۳۳} ان ^{۳۳۴} و ^{۳۳۵} ان ^{۳۳۶} و ^{۳۳۷} ان ^{۳۳۸} و ^{۳۳۹} ان ^{۳۴۰} و ^{۳۴۱} ان ^{۳۴۲} و ^{۳۴۳} ان ^{۳۴۴} و ^{۳۴۵} ان ^{۳۴۶} و ^{۳۴۷} ان ^{۳۴۸} و ^{۳۴۹} ان ^{۳۵۰} و ^{۳۵۱} ان ^{۳۵۲} و ^{۳۵۳} ان ^{۳۵۴} و ^{۳۵۵} ان ^{۳۵۶} و ^{۳۵۷} ان ^{۳۵۸} و ^{۳۵۹} ان ^{۳۶۰} و ^{۳۶۱} ان ^{۳۶۲} و ^{۳۶۳} ان ^{۳۶۴} و ^{۳۶۵} ان ^{۳۶۶} و ^{۳۶۷} ان ^{۳۶۸} و ^{۳۶۹} ان ^{۳۷۰} و ^{۳۷۱} ان ^{۳۷۲} و ^{۳۷۳} ان ^{۳۷۴} و ^{۳۷۵} ان ^{۳۷۶} و ^{۳۷۷} ان ^{۳۷۸} و ^{۳۷۹} ان ^{۳۸۰} و ^{۳۸۱} ان ^{۳۸۲} و ^{۳۸۳} ان ^{۳۸۴} و ^{۳۸۵} ان ^{۳۸۶} و ^{۳۸۷} ان ^{۳۸۸} و ^{۳۸۹} ان ^{۳۹۰} و ^{۳۹۱} ان ^{۳۹۲} و ^{۳۹۳} ان ^{۳۹۴} و ^{۳۹۵} ان ^{۳۹۶} و ^{۳۹۷} ان ^{۳۹۸} و ^{۳۹۹} ان ^{۴۰۰} و ^{۴۰۱} ان ^{۴۰۲} و ^{۴۰۳} ان ^{۴۰۴} و ^{۴۰۵} ان ^{۴۰۶} و ^{۴۰۷} ان ^{۴۰۸} و ^{۴۰۹} ان ^{۴۱۰} و ^{۴۱۱} ان ^{۴۱۲} و ^{۴۱۳} ان ^{۴۱۴} و ^{۴۱۵} ان ^{۴۱۶} و ^{۴۱۷} ان ^{۴۱۸} و ^{۴۱۹} ان ^{۴۲۰} و ^{۴۲۱} ان ^{۴۲۲} و ^{۴۲۳} ان ^{۴۲۴} و ^{۴۲۵} ان ^{۴۲۶} و ^{۴۲۷} ان ^{۴۲۸} و ^{۴۲۹} ان ^{۴۳۰} و ^{۴۳۱} ان ^{۴۳۲} و ^{۴۳۳} ان ^{۴۳۴} و ^{۴۳۵} ان ^{۴۳۶} و ^{۴۳۷} ان ^{۴۳۸} و ^{۴۳۹} ان ^{۴۴۰} و ^{۴۴۱} ان ^{۴۴۲} و ^{۴۴۳} ان ^{۴۴۴} و ^{۴۴۵} ان ^{۴۴۶} و ^{۴۴۷} ان ^{۴۴۸} و ^{۴۴۹} ان ^{۴۵۰} و ^{۴۵۱} ان ^{۴۵۲} و ^{۴۵۳} ان ^{۴۵۴} و ^{۴۵۵} ان ^{۴۵۶} و ^{۴۵۷} ان ^{۴۵۸} و ^{۴۵۹} ان ^{۴۶۰} و ^{۴۶۱} ان ^{۴۶۲} و ^{۴۶۳} ان ^{۴۶۴} و ^{۴۶۵} ان ^{۴۶۶} و ^{۴۶۷} ان ^{۴۶۸} و ^{۴۶۹} ان ^{۴۷۰} و ^{۴۷۱} ان ^{۴۷۲} و ^{۴۷۳} ان ^{۴۷۴} و ^{۴۷۵} ان ^{۴۷۶} و ^{۴۷۷} ان ^{۴۷۸} و ^{۴۷۹} ان ^{۴۸۰} و ^{۴۸۱} ان ^{۴۸۲} و ^{۴۸۳} ان ^{۴۸۴} و ^{۴۸۵} ان ^{۴۸۶} و ^{۴۸۷} ان ^{۴۸۸} و ^{۴۸۹} ان ^{۴۹۰} و ^{۴۹۱} ان ^{۴۹۲} و ^{۴۹۳} ان ^{۴۹۴} و ^{۴۹۵} ان ^{۴۹۶} و ^{۴۹۷} ان ^{۴۹۸} و ^{۴۹۹} ان ^{۵۰۰} و ^{۵۰۱} ان ^{۵۰۲} و ^{۵۰۳} ان ^{۵۰۴} و ^{۵۰۵} ان ^{۵۰۶} و ^{۵۰۷} ان ^{۵۰۸} و ^{۵۰۹} ان ^{۵۱۰} و ^{۵۱۱} ان ^{۵۱۲} و ^{۵۱۳} ان ^{۵۱۴} و ^{۵۱۵} ان ^{۵۱۶} و ^{۵۱۷} ان ^{۵۱۸} و ^{۵۱۹} ان ^{۵۲۰} و ^{۵۲۱} ان ^{۵۲۲} و ^{۵۲۳} ان ^{۵۲۴} و ^{۵۲۵} ان ^{۵۲۶} و ^{۵۲۷} ان ^{۵۲۸} و ^{۵۲۹} ان ^{۵۳۰} و ^{۵۳۱} ان ^{۵۳۲} و ^{۵۳۳} ان ^{۵۳۴} و ^{۵۳۵} ان ^{۵۳۶} و ^{۵۳۷} ان ^{۵۳۸} و ^{۵۳۹} ان ^{۵۴۰} و ^{۵۴۱} ان ^{۵۴۲} و ^{۵۴۳} ان ^{۵۴۴} و ^{۵۴۵} ان ^{۵۴۶} و ^{۵۴۷} ان ^{۵۴۸} و ^{۵۴۹} ان ^{۵۵۰} و ^{۵۵۱} ان ^{۵۵۲} و ^{۵۵۳} ان ^{۵۵۴} و ^{۵۵۵} ان ^{۵۵۶} و ^{۵۵۷} ان ^{۵۵۸} و ^{۵۵۹} ان ^{۵۶۰} و ^{۵۶۱} ان ^{۵۶۲} و ^{۵۶۳} ان ^{۵۶۴} و ^{۵۶۵} ان ^{۵۶۶} و ^{۵۶۷} ان ^{۵۶۸} و ^{۵۶۹} ان ^{۵۷۰} و ^{۵۷۱} ان ^{۵۷۲} و ^{۵۷۳} ان ^{۵۷۴} و ^{۵۷۵} ان ^{۵۷۶} و ^{۵۷۷} ان ^{۵۷۸} و ^{۵۷۹} ان ^{۵۸۰} و ^{۵۸۱} ان ^{۵۸۲} و ^{۵۸۳} ان ^{۵۸۴} و ^{۵۸۵} ان ^{۵۸۶} و ^{۵۸۷} ان ^{۵۸۸} و ^{۵۸۹} ان ^{۵۹۰} و ^{۵۹۱} ان ^{۵۹۲} و ^{۵۹۳} ان ^{۵۹۴} و ^{۵۹۵} ان ^{۵۹۶} و ^{۵۹۷} ان ^{۵۹۸} و ^{۵۹۹} ان ^{۶۰۰} و ^{۶۰۱} ان ^{۶۰۲} و ^{۶۰۳} ان ^{۶۰۴} و ^{۶۰۵} ان ^{۶۰۶} و ^{۶۰۷} ان ^{۶۰۸} و ^{۶۰۹} ان ^{۶۱۰} و ^{۶۱۱} ان ^{۶۱۲} و ^{۶۱۳} ان ^{۶۱۴} و ^{۶۱۵} ان ^{۶۱۶} و ^{۶۱۷} ان ^{۶۱۸} و ^{۶۱۹} ان ^{۶۲۰} و ^{۶۲۱} ان ^{۶۲۲} و ^{۶۲۳} ان ^{۶۲۴} و ^{۶۲۵} ان ^{۶۲۶} و ^{۶۲۷} ان ^{۶۲۸} و ^{۶۲۹} ان ^{۶۳۰} و ^{۶۳۱} ان ^{۶۳۲} و ^{۶۳۳} ان ^{۶۳۴} و ^{۶۳۵} ان ^{۶۳۶} و ^{۶۳۷} ان ^{۶۳۸} و ^{۶۳۹} ان ^{۶۴۰} و ^{۶۴۱} ان ^{۶۴۲} و ^{۶۴۳} ان ^{۶۴۴} و ^{۶۴۵} ان ^{۶۴۶} و ^{۶۴۷} ان ^{۶۴۸} و ^{۶۴۹} ان ^{۶۵۰} و ^{۶۵۱} ان ^{۶۵۲} و ^{۶۵۳} ان ^{۶۵۴} و ^{۶۵۵} ان ^{۶۵۶} و ^{۶۵۷} ان ^{۶۵۸} و ^{۶۵۹} ان ^{۶۶۰} و ^{۶۶۱} ان ^{۶۶۲} و ^{۶۶۳} ان ^{۶۶۴} و ^{۶۶۵} ان ^{۶۶۶} و ^{۶۶۷} ان ^{۶۶۸} و ^{۶۶۹} ان ^{۶۷۰} و ^{۶۷۱} ان ^{۶۷۲} و ^{۶۷۳} ان ^{۶۷۴} و ^{۶۷۵} ان ^{۶۷۶} و ^{۶۷۷} ان ^{۶۷۸} و ^{۶۷۹} ان ^{۶۸۰} و ^{۶۸۱} ان ^{۶۸۲} و ^{۶۸۳} ان ^{۶۸۴} و ^{۶۸۵} ان ^{۶۸۶} و ^{۶۸۷} ان ^{۶۸۸} و ^{۶۸۹} ان ^{۶۹۰} و ^{۶۹۱} ان ^{۶۹۲} و ^{۶۹۳} ان ^{۶۹۴} و ^{۶۹۵} ان ^{۶۹۶} و ^{۶۹۷} ان ^{۶۹۸} و ^{۶۹۹} ان ^{۷۰۰} و ^{۷۰۱} ان ^{۷۰۲} و ^{۷۰۳} ان ^{۷۰۴} و ^{۷۰۵} ان ^{۷۰۶} و ^{۷۰۷} ان ^{۷۰۸} و ^{۷۰۹} ان ^{۷۱۰} و ^{۷۱۱} ان ^{۷۱۲} و ^{۷۱۳} ان ^{۷۱۴} و ^{۷۱۵} ان ^{۷۱۶} و ^{۷۱۷} ان ^{۷۱۸} و ^{۷۱۹} ان ^{۷۲۰} و ^{۷۲۱} ان ^{۷۲۲} و ^{۷۲۳} ان ^{۷۲۴} و ^{۷۲۵} ان ^{۷۲۶} و ^{۷۲۷} ان ^{۷۲۸} و ^{۷۲۹} ان ^{۷۳۰} و ^{۷۳۱} ان ^{۷۳۲} و ^{۷۳۳} ان ^{۷۳۴} و ^{۷۳۵} ان ^{۷۳۶} و ^{۷۳۷} ان ^{۷۳۸} و ^{۷۳۹} ان ^{۷۴۰} و ^{۷۴۱} ان ^{۷۴۲} و ^{۷۴۳} ان ^{۷۴۴} و ^{۷۴۵} ان ^{۷۴۶} و ^{۷۴۷} ان ^{۷۴۸} و ^{۷۴۹} ان ^{۷۵۰} و ^{۷۵۱} ان ^{۷۵۲} و ^{۷۵۳} ان ^{۷۵۴} و ^{۷۵۵} ان ^{۷۵۶} و ^{۷۵۷} ان ^{۷۵۸} و ^{۷۵۹} ان ^{۷۶۰} و ^{۷۶۱} ان ^{۷۶۲} و ^{۷۶۳} ان ^{۷۶۴} و ^{۷۶۵} ان ^{۷۶۶} و ^{۷۶۷} ان ^{۷۶۸} و ^{۷۶۹} ان ^{۷۷۰} و ^{۷۷۱} ان ^{۷۷۲} و ^{۷۷۳} ان ^{۷۷۴} و ^{۷۷۵} ان ^{۷۷۶} و ^{۷۷۷} ان ^{۷۷۸} و ^{۷۷۹} ان ^{۷۸۰} و ^{۷۸۱} ان ^{۷۸۲} و ^{۷۸۳} ان ^{۷۸۴} و ^{۷۸۵} ان ^{۷۸۶} و ^{۷۸۷} ان ^{۷۸۸} و ^{۷۸۹} ان ^{۷۹۰} و ^{۷۹۱} ان ^{۷۹۲} و ^{۷۹۳} ان ^{۷۹۴} و ^{۷۹۵} ان ^{۷۹۶} و ^{۷۹۷} ان ^{۷۹۸} و ^{۷۹۹} ان ^{۸۰۰} و ^{۸۰۱} ان ^{۸۰۲} و ^{۸۰۳} ان ^{۸۰۴} و ^{۸۰۵} ان ^{۸۰۶} و ^{۸۰۷} ان ^{۸۰۸} و ^{۸۰۹} ان ^{۸۱۰} و ^{۸۱۱} ان ^{۸۱۲} و ^{۸۱۳} ان ^{۸۱۴} و ^{۸۱۵} ان ^{۸۱۶} و ^{۸۱۷} ان ^{۸۱۸} و ^{۸۱۹} ان ^{۸۲۰} و ^{۸۲۱} ان ^{۸۲۲} و ^{۸۲۳} ان ^{۸۲۴} و ^{۸۲۵} ان ^{۸۲۶} و ^{۸۲۷} ان ^{۸۲۸} و ^{۸۲۹} ان ^{۸۳۰} و ^{۸۳۱} ان ^{۸۳۲} و ^{۸۳۳} ان ^{۸۳۴} و ^{۸۳۵} ان ^{۸۳۶} و ^{۸۳۷} ان ^{۸۳۸} و ^{۸۳۹} ان ^{۸۴۰} و ^{۸۴۱} ان ^{۸۴۲} و ^{۸۴۳} ان ^{۸۴۴} و ^{۸۴۵} ان ^{۸۴۶} و ^{۸۴۷} ان ^{۸۴۸} و ^{۸۴۹} ان ^{۸۵۰} و ^{۸۵۱} ان ^{۸۵۲} و ^{۸۵۳} ان ^{۸۵۴} و ^{۸۵۵} ان ^{۸۵۶} و ^{۸۵۷} ان ^{۸۵۸} و ^{۸۵۹} ان ^{۸۶۰} و ^{۸۶۱} ان ^{۸۶۲} و ^{۸۶۳} ان ^{۸۶۴} و ^{۸۶۵} ان ^{۸۶۶} و ^{۸۶۷} ان ^{۸۶۸} و ^{۸۶۹} ان ^{۸۷۰} و ^{۸۷۱} ان ^{۸۷۲} و ^{۸۷۳} ان ^{۸۷۴} و ^{۸۷۵} ان ^{۸۷۶} و ^{۸۷۷} ان ^{۸۷۸} و ^{۸۷۹} ان ^{۸۸۰} و ^{۸۸۱} ان ^{۸۸۲} و ^{۸۸۳} ان ^{۸۸۴} و ^{۸۸۵} ان ^{۸۸۶} و ^{۸۸۷} ان ^{۸۸۸} و ^{۸۸۹} ان ^{۸۹۰} و ^{۸۹۱} ان ^{۸۹۲} و ^{۸۹۳} ان ^{۸۹۴} و ^{۸۹۵} ان ^{۸۹۶} و ^{۸۹۷} ان ^{۸۹۸} و ^{۸۹۹} ان ^{۹۰۰} و ^{۹۰۱} ان ^{۹۰۲} و ^{۹۰۳} ان ^{۹۰۴} و ^{۹۰۵} ان ^{۹۰۶} و ^{۹۰۷} ان ^{۹۰۸} و ^{۹۰۹} ان ^{۹۱۰} و ^{۹۱۱} ان ^{۹۱۲} و ^{۹۱۳} ان ^{۹۱۴} و ^{۹۱۵} ان ^{۹۱۶} و ^{۹۱۷} ان ^{۹۱۸} و ^{۹۱۹} ان ^{۹۲۰} و ^{۹۲۱} ان ^{۹۲۲} و ^{۹۲۳} ان ^{۹۲۴} و ^{۹۲۵} ان ^{۹۲۶} و ^{۹۲۷} ان

غارت ساخته و این بی نوار از بساط انبساط از عجاج کرده و شش طرح از اخته منتقم همه اطلاق کردن محسره
 فراق بشکند نامرعب سرخ بجموعه دوستان نکند بغیل بند غم فرزند بند نشاط و مصروف خلعت سار شکست بند
 که تا حصول مقصود این نمونی بود که عبارت از دیدار آن نصارت گشت فتوت و دوست ابواب مکاتبات مستر
 آیات مفتوح دارند که بحکم المکتوب نصف الملاقات باعث تسکین این کین تواند شد انتظار احاطه قیامه نیاز شد
 پیاده سبیل غری و نامرادی و سوار توس راست بازی و نیک زبانی است و تا این وقت در سحر محاسن قیام
 داشته یار نشاط مانده نه بار خاطر از انجا که بادشاه حقیقتی تقدس و تعالی قامت با کرامت را بجلالت قدرانی و فیض سانی
 زیبا گردانیده یقین که در باره این قسم آدم بکار نوعی توجه و مهربانی مبذول خواهد شد که پریشانی احوال او بجمعیت کامران
 مبدل گردیده باعث ممنونی مخلصان میم کرد و زیاده چه ترقیم نماید عرصه فلک با نجم و بساط زمین بمردم نیت دارد
 مجلس غلشی انقدمته آبش سر و مروت بعنایات ایزد چون از صدقات منصوبه گردون محسوس و مصئون باور
 مکاتباته باز و هم شتم ترازم بشکال تحریفات کشت امانی و آمال آن مجبوعه فصل و کمان برگزیده حضرت
 میان دلاور یاباری حضرت باری سرسبز و بار آور باد بعد از عقیقه و افره و تحیات متکاثره واضح و واضح گردانید می آید
 از انشا که حجاب روی و نقاب مجوری در میان آمده اشک چون سیلا در جوش است و دل مانند رعد در خروش
 شراره فراق برق از سینه میخیزد و آه غم از جگر چون عصاره آسمان میریزد و قدر رفتی و در فراق تو چشمم زگره گشت چون
 ابرو بهاسیه سفید سرخ از انجا که بعد از این تاب و متنهائی و طاق المجدانی نیست سجاده اتق از او دست صادق است
 که بر وفق وعده زودتر مراجعت نمایند احوال بینا چنانچه تقیام آمد چشمم خورند و گوی بر تو گاهی ترشح گونه که باران
 بیا چشم من بنگر هوای تنگالی ما دیگر مخفی نماند که رینو لا صلاح سرایه تقوی صلاح میا صلاح بران مقرر شده که متصل
 در دوازه مسجده باید ساخت و فاتحه کتاب خلاص میان محقق را که باب استغنا غبار هوا و هووس فرود نشاند چون قطره
 نیسا و صد غزلت جاگزیده اند کلیف باید داد که در همین گوشه ستقامت کنند باید که آن سرایه صد و لقیان انبار
 را با مشا را طیه ساخته همراه بیاوند مکاتباته و وار و هم بخت فاتحه کتاب خلاص خاتمه باب اختصاص باض هر قطره
 و خور سر گریبان شیخ سنائی مشتمل لازم کتب تحریفات یافت صحیح کتب خانه آفرینش که حکمت باله اول نام عشق ز تریب داده
 بر کسب عالم پرداخت و دل و دم خاکی را در شکنجه در کشیده شک آینه سکندر ساخت اجزای وجود آن مطلع
 انوار ایلایت و مخزن اسرار قابلیت توحید لایق کامکاری توحید نامداری از براه عطا و خلاصه اصحاب اطاع و اوصاف مرس
 و انالی و عیار انشور و مینای را بشیر و صحت توانائی مجلد را از او بیاورد همان شوق که مختصر از ان مطلع را میزبان تقریر آورد

از این با کسر و
 سقوط جنایان در
 شش با لفظ کناره
 و نوی اول
 بضم میم از انقام کینه کشیدن
 از کسی نام
 در دشت و کشت و کشت و کشت
 و خزان بند از مسطحات شطرنج
 و نیز شطرنج باز و دیدار
 عروس نگار است شده
 آید شغفی را گویند که از اعوان
 آب و ده باب
 دعا
 باد سلام
 ساعقه آینه از سینه
 نطق بکسر بخیزد
 نوز باغ و شکوفه
 عواصم طوطی که از سینه
 کسوف

تحقیق کرده مندرج سازد در بابها و بنویسد هر اسلحه را در موضع مشعر برتر که از طرف شیخ خرم تحریر یافت نشاء طوطا و انبساط باطن و ظاهر
آن برگزیده انفس و آفاق عنوان صحنه وفاد وفاق سالک سبیل معانی باوی طریق خدا وانی ملاذ و التوق محض را روز افزون باد
شعر شوق آرزو مندی و در فرخی آثار که مانند حسن اخلاق آن مقبول باز گاه علی الاطلاق پایانی ندارد و مکشوف خاطر خطیر گردانیده
می آید در آن هنگام که آن سرمایه فضل و کمال برای دیدن محبان وفاد آمده کلیه احزان این نجیب را بنور جمال شریف منور نموده
میان هفتاد و بادیه اخلاص و میان آن قدوة دانایان معنی طراز محمد شده بود که او اهل هنگام بهار که فراش باد صبا بساط طریق را
بغیر از مردین سیار آید و مشاطه روزگار شاهان چنین نورسان گلشن را بگلخانه سپریاید بغیرم سیر اول بگلخانه این دایه خیر سیده
بعد از آن هر سو که صلاح محبا بگردد و بگرد و باشد عنان غم معطوف خواهد شد لهذا الحال که موسم بهار در رسید یاران صادق الوداد
بر طبق عهد و قرار و میباشند جوانان آه انصاف آگاه اندام مول که زود بقدرم نشاء طوطا و انبساط باطن و ظاهر سرور گردانند و یاران جبار از گمرانی و اهل
و اراده مخلصان هم بران مقرر شده که بعد آمدن آن حدیث اشتقاق و قدوة درویشان آفاق شاه عبد الرزاق را که بنا بر
رای صاحب دول شناسا از شغل این دایه آساکناره گرفته و موضع بانسازد کرم و یاد صانع مطلق بشنود اند باید و بیکل فیض این
گلشن اقیان باید سپید بعد از آن اگر صلاح آن سرمایه صلاح خواهد بود بجانب سلسله روانه شده و مرشد کامل باوی آگاهان مدینه
عراق حال سلف شاه اشرف اسلامیه در تعالی دیده وفاد که کونین حاصل کرده شود اسلام هر سلسله چهارم برادر ستوده صفات
سرمایه جان دل محمدی قافل شکر ترک تا تحریر یافت برادر عزیز و فخر تیز محرم اسرار حقیقت واقف غوامض طریقت بهر چه شایسته محظوظ
و از آنچه نباید منوط باشد بعد از مراتب شوق که مافوق آن مقصود نیست محقق نمائند شنیده شد که آن برادر فرخنده فرجام ران
هنگام که این نمونی بود در خلوت نشسته در بر خود از جهان بسته بود و در قصه بچهره آمده بودند و آنکه باین جانب آگاهی دهند باز
راهی شدند از بعضی بسیار تاسف روی نمود زیرا که صحبت محرم با ملز و ملاقات هم نام و مسامحه و مانع خلوت نیست چنانچه
گفته بدیت خلوت از اخبار بایدی نیاز بود پس تین شجری آمدی بچاره بصر حال بعد از این هرگاه بیاید فقیر را در حالیکه باشد
اطلاع داده بملاقات بخت سلمات خود سرور سازند بدیت بچاره ملاقات و دستار است چه خط کند خضر از عمر جاودان تنها
السلامه و خدمت و وفای برکت محمد و عاکشیم حافظ ابوالقاسم شکر ترک جیم تحریر یافت حافظ حقیقت ذات فیض سلمات
آن نور بخش سیریه دین زینت افرازی برهم یحیی خرو زنده شمع علم و کمال قرار زنده لوای حلم و افضال طلمات قلوب آبجیات
تاریکی خاطر را مشکات در کینای فصاحت گوهر گران بجا کان بلاغت سر زنده و نشور ایا ربیک بین سر کرده دانایان قیسه گزین
را در حفظ و عنایت خویش فقیه بخشای عالمیاد ارا در بعد تقدیم آداب سلیم که صیغه معتقدان میباشند موضوعی این
و خاطر محزون میگردد که قبل از این فضیلت و کمالات در نگاه میسر اند و نوشته بود که قبل از این در استخالات و اعتقاد و کعبه

افضل بجمع فاضل نفس
ذات وفاق جمع افق بفرمود
بمعنی که هر از این تمام
عظم ۱۲
بگذاشت بر سر
نوسان غم در وقت نو
وکیل و اهل ۱۲
مواضع مختلف مواضع
بمعنی عجز و اسرار ۱۲
علاهی جمع فاضل بجمع
کلام پوشیده و در روز و تمام
م ادا از خود داشته ۱۲
دی بخت تمام ماه سرور
سین و فخر جمع سلمات
بیکار بود از این باب
شکات بجمع فاضل بجمع
صیغه طوطا و انبساط باطن و ظاهر ۱۲
مجموع بجمع فاضل بجمع
باز این استوار

مستغنیان و اتق الاقبا و منازل شناس عالم قدس حقائق و ان محال ان طلب پیرو صحت خورشید فلک معرفت میسر
سکه الله تعالی بفرموده و در حدیثی قطع منازل علی مر حل نموده شازدهم و یقوده بلده دلی را بقدم میمنت لزوم شک گشتن
ساختند و مقرب بخیر و خوبی عنان انصرف بطرف بلده که میخواستند و میسازند باز تا حال که مدت دو ماه گذشت بستم خبر آن
گلشن فیه رسید و درینو که رفتن سامی در تکیه اتفاق افتاده مصدع میگردد که اگر کیفیت تازه از آن استا فیض نشان پیدا باشد
ارقام فرمایند که خاطر عقیدت مآثر انگریزی است زیاده ایست هر اسلحه ششم به نوبت دوستان بریا و تحضیر شکر خا
تجیر یافت مخلص در او دست نواز اسلحه اتهام بخش بر دست است که بخش ششم به نوبت دوستان بریا و تحضیر شکر خا
انچه از اطراف شریع این که این خلاص گزین امسال غله زمین متعلقه مدو عاش مشا را بیه که در دهه خواهد است نمید هر مرقوم
خامش که شش ماهه گزیده بود مسدود باریت غیریت این و آب غیر مطای نیست لیکن کیفیت نیست که در جن بل مزارع انجا بخت ترویج
سابق و شکر دان بختار الیه داده بود و از بخت که ایشان با وجود نقصا و در آن اجمال میگردد غله این فصل عمن قرض خود و گاه
در صورت نقص غیر نیست توجه نموده موالیه معقول فرمایند که دین او به بار غله خود بر دست مردادی را بدنام نکند زیاده نایده است
هر اسلحه ششم به نوبت و فضیلت سپاه و قصه بر بیله مشا ترک خا تجیر یافت انجمن شریعت عزرا و محفل ملت بیضا بوجو شریف و غیر لطیف
زیب بولایت نیست افزای ایوان بخت عمده ارباب اسلام و ایمان اسوه اصحاب و اهلان حامی طریقت بنوی و شریعت
مصطفوی حضرت جی رونق گیر و جلای پیر باد بختی و تحضیر در اسم عقیدت و تشدید لازم عبودیت موصی ابیضا ضیا میگرداند که
حامل رضینا ز محمد علیک منزل حلی در قصبه برلی دارد و وسیع عبدالقوی ساکن قصبه نیکو بعد جا به ثروت او را توان کم و قوت
بروزگی از آن حلی بیجا کرده رجا آنست که درین باب توجهی مبذول گردد که دست شکر کوتاه نشود و این مرد مظلوم بمن توجه
شریف بحق رسیده بشکر سامی طالبان و عذاب لیسان با دولت جاوید علما کن هر اسلحه ششم به نوبت بملادی استظهار می
بشارت الله شکر ترک وال تجیر یافت ملا و امعا و ابصول ملا طفه معاطفه یا ضل خلاص مجا سرا با اختصاص نصارت
پذیرفت و خاستان خاطر محظوظ و باطن رشک بهارستان گشت انچه برای ساختن عمارت متصل محل خواجه بشارت
رفته استظهار را مکان قابل جوی نیست زیرا که بموسم به خال رگد زب تمام شهر را نظرت است پس ساختن خانه بریدگار عاقدان
اگانیست بیشتر اختیار است القاب با حتمی هر اسلحه ششم به نوبت ترک ال تجیر یافت از و برمالان نهامی قصبه تحقیق بود
اگاهان بستان بقیع بزرگ کونین حاجرین الشیر قین حاج محمد حسین با کامساب و ارسین بارت نشانی و ارا و صحبت و ابرکت از حیرت
کم است و با قلم بیان آن کیم لاجرم این امر را حواله دهم ان نموده بکشوف دل فیض منزل نیاید که با ستماع شریعت و تکرار و لودین نشاط
بیرت شریف او در شریف بخت خا و الا نشان و شکر ان بوجو طیف سیکر انرا از انرا الشرح و شادمانی و خست و باطن خلاص ملان جانشین مرا در

بیت فضل ۱۲
سپیدی و ذوق قلیع و انرا
بر دست سپید و بران
مجنون منده اب ۱۳
بخت اسب ۱۴
عالم و طبیب ۱۵
عالم و طبیب ۱۶
عالم و طبیب ۱۷
عالم و طبیب ۱۸
عالم و طبیب ۱۹
عالم و طبیب ۲۰
عالم و طبیب ۲۱
عالم و طبیب ۲۲
عالم و طبیب ۲۳
عالم و طبیب ۲۴
عالم و طبیب ۲۵
عالم و طبیب ۲۶
عالم و طبیب ۲۷
عالم و طبیب ۲۸
عالم و طبیب ۲۹
عالم و طبیب ۳۰
عالم و طبیب ۳۱
عالم و طبیب ۳۲
عالم و طبیب ۳۳
عالم و طبیب ۳۴
عالم و طبیب ۳۵
عالم و طبیب ۳۶
عالم و طبیب ۳۷
عالم و طبیب ۳۸
عالم و طبیب ۳۹
عالم و طبیب ۴۰
عالم و طبیب ۴۱
عالم و طبیب ۴۲
عالم و طبیب ۴۳
عالم و طبیب ۴۴
عالم و طبیب ۴۵
عالم و طبیب ۴۶
عالم و طبیب ۴۷
عالم و طبیب ۴۸
عالم و طبیب ۴۹
عالم و طبیب ۵۰
عالم و طبیب ۵۱
عالم و طبیب ۵۲
عالم و طبیب ۵۳
عالم و طبیب ۵۴
عالم و طبیب ۵۵
عالم و طبیب ۵۶
عالم و طبیب ۵۷
عالم و طبیب ۵۸
عالم و طبیب ۵۹
عالم و طبیب ۶۰
عالم و طبیب ۶۱
عالم و طبیب ۶۲
عالم و طبیب ۶۳
عالم و طبیب ۶۴
عالم و طبیب ۶۵
عالم و طبیب ۶۶
عالم و طبیب ۶۷
عالم و طبیب ۶۸
عالم و طبیب ۶۹
عالم و طبیب ۷۰
عالم و طبیب ۷۱
عالم و طبیب ۷۲
عالم و طبیب ۷۳
عالم و طبیب ۷۴
عالم و طبیب ۷۵
عالم و طبیب ۷۶
عالم و طبیب ۷۷
عالم و طبیب ۷۸
عالم و طبیب ۷۹
عالم و طبیب ۸۰
عالم و طبیب ۸۱
عالم و طبیب ۸۲
عالم و طبیب ۸۳
عالم و طبیب ۸۴
عالم و طبیب ۸۵
عالم و طبیب ۸۶
عالم و طبیب ۸۷
عالم و طبیب ۸۸
عالم و طبیب ۸۹
عالم و طبیب ۹۰
عالم و طبیب ۹۱
عالم و طبیب ۹۲
عالم و طبیب ۹۳
عالم و طبیب ۹۴
عالم و طبیب ۹۵
عالم و طبیب ۹۶
عالم و طبیب ۹۷
عالم و طبیب ۹۸
عالم و طبیب ۹۹
عالم و طبیب ۱۰۰

ساعتی آرامند و در جاکه دای سترتر گردید و باهالاع دارند که بوجای شرف هوان ال امرطوف گرد و زیاده از ارام نرفت مسرت
پانزدهم خدمت ششده رکعتی دوم میر معصوم ششمین ترک ضا و تحیر یافت ابواب صحبت کامرانی ایاب مسرت و
شادمانی بر روی روزگار فرخنده آثار آن هنگامه آری بزم نظم گسری زینت افزای محفل منبر پرور ششده از بند مجموعه
سخن بکند معانی نو کوسن خاقانی عصر فردوس و سیر کشاده آماده با کعبه از اشتیاق زانی مشهور دای صفا میگردد اندک محبت
و اقبال پناه تخته الامارت من الماس که قدر دان معنی استانش اندو صبا بطبع سخن شناس و بصحبت انبیا ان نکته آفرین خنود
دقیقه گزین میل تمام دارند تا اینوقت هر مجلس مذکور دشمنند بمیان آمده بر غیبت کمال طلبند از انواع رعایت اقسام عتبات
بجا آورده احوال که تاریخ نوزدهم شهر محرم الحرام است ذکر مسائل فقه و دیبانه فروز و نکات گشتی از اهل طبع این مسائل در ملک
نظم نظام حد بسیار دوست دارند و جوهر ریاضت و سخنانی آن مجموعه دانش معانی بسیار خوب و اشتیاق قدوم نیست لزوم
گردانیده چنانچه بشوق تمام خط طلب ارقام نموده مبلغ دوصد و پیر بر آخیر راه نرو آن خرد آگاه فرستاده اند امل که زود دستا
تشریف آرد هر اسلحه شانزدهم میر محمد تقی دیوان صوبه بنگاله مشتمل بر طایفه تحیر یافت وزارت و احوال بسیار است
و خواستگاه بعد از سلام خیر انجام و اشتیاق تمام کشوف آنکه در یولای از وقایع صوبه بنگاله بعضی افسر رسیده که
بسات و ایالت پناه بشارت حاکم موضع سرنگر متعلقه زمین آسمی مفسد را محاکمه کرده بعد بخاری پنا و تر و انجیا
فوج ساخته و زمین را در قوم را با بسیاری از متمران آن قوم که رفیق و نوکر او بودند قتل رسانیده و سیادت پناه میر محمد یادگار
سوخ نگار آنجا و افراد علیحدگی سوانح و مرصده شده که میند از اجرام نام از محاندان آن کوه سیده و قریب و عا کرده از کوه بنگاله
و بعد گشته شدن اولسایان مشارالیه آن قلعه را تصرف خود آورده حکم شرم و فوجان محکم بخاری اویافت که سب
درگاه خدایق پناه بان ثروت و محالی استگاه بنویسد که مقدمه فتح قلعه مذکور و قتل آن مقهور ابواقعه و نفس الهی بسیار
عالی است آب معروض دارد و باید که موافق بر تبلیغ قضایا تبلیغ بعمل آرد العاقبه باخیر العاقبه هر اسلحه مقتدر و محبت
مجموعه فیض و فضل شیخ ابوالفضل ششمین ترک طایفه تحیر یافت مهربان مطا ساد و زلت و عوا پناه دیوان صاحب سند و آری
مکیه بیگانه زمین از پرگنه مواردان محبت خرج خانقاه حقائق و معارف آگاه و در ایشان ثابت قدم شیخ محمد اکرم گشته
و اندر خصوصیت آنگاه جلالت سنگه چوهر آنجا با فقیر عی کرده رفته که اراضی مذکور را در موضع نیکو متعلقه زمین را
نویسند و به چون منصب حکومت آنحال بوجه نامتوین فضل و کمال مزین و محلی است آمال که نهی لازمه توجه و تاکید بمنزل خل
که چوهر و قومین خوب و صالح از سواد آن قصه و به تصرف کسان شیخ مشارالیه و اگر در وقت نزول نماید السلام
هر اسلحه مندر و هم خدمت ابیدگار شیخ جلیل الله ششمین ترک عین تحیر یافت خل رحمت و سلیه حرمت و محبت

ساعتی آرامند و در جاکه دای سترتر گردید و باهالاع دارند که بوجای شرف هوان ال امرطوف گرد و زیاده از ارام نرفت مسرت
پانزدهم خدمت ششده رکعتی دوم میر معصوم ششمین ترک ضا و تحیر یافت ابواب صحبت کامرانی ایاب مسرت و
شادمانی بر روی روزگار فرخنده آثار آن هنگامه آری بزم نظم گسری زینت افزای محفل منبر پرور ششده از بند مجموعه
سخن بکند معانی نو کوسن خاقانی عصر فردوس و سیر کشاده آماده با کعبه از اشتیاق زانی مشهور دای صفا میگردد اندک محبت
و اقبال پناه تخته الامارت من الماس که قدر دان معنی استانش اندو صبا بطبع سخن شناس و بصحبت انبیا ان نکته آفرین خنود
دقیقه گزین میل تمام دارند تا اینوقت هر مجلس مذکور دشمنند بمیان آمده بر غیبت کمال طلبند از انواع رعایت اقسام عتبات
بجا آورده احوال که تاریخ نوزدهم شهر محرم الحرام است ذکر مسائل فقه و دیبانه فروز و نکات گشتی از اهل طبع این مسائل در ملک
نظم نظام حد بسیار دوست دارند و جوهر ریاضت و سخنانی آن مجموعه دانش معانی بسیار خوب و اشتیاق قدوم نیست لزوم
گردانیده چنانچه بشوق تمام خط طلب ارقام نموده مبلغ دوصد و پیر بر آخیر راه نرو آن خرد آگاه فرستاده اند امل که زود دستا
تشریف آرد هر اسلحه شانزدهم میر محمد تقی دیوان صوبه بنگاله مشتمل بر طایفه تحیر یافت وزارت و احوال بسیار است
و خواستگاه بعد از سلام خیر انجام و اشتیاق تمام کشوف آنکه در یولای از وقایع صوبه بنگاله بعضی افسر رسیده که
بسات و ایالت پناه بشارت حاکم موضع سرنگر متعلقه زمین آسمی مفسد را محاکمه کرده بعد بخاری پنا و تر و انجیا
فوج ساخته و زمین را در قوم را با بسیاری از متمران آن قوم که رفیق و نوکر او بودند قتل رسانیده و سیادت پناه میر محمد یادگار
سوخ نگار آنجا و افراد علیحدگی سوانح و مرصده شده که میند از اجرام نام از محاندان آن کوه سیده و قریب و عا کرده از کوه بنگاله
و بعد گشته شدن اولسایان مشارالیه آن قلعه را تصرف خود آورده حکم شرم و فوجان محکم بخاری اویافت که سب
درگاه خدایق پناه بان ثروت و محالی استگاه بنویسد که مقدمه فتح قلعه مذکور و قتل آن مقهور ابواقعه و نفس الهی بسیار
عالی است آب معروض دارد و باید که موافق بر تبلیغ قضایا تبلیغ بعمل آرد العاقبه باخیر العاقبه هر اسلحه مقتدر و محبت
مجموعه فیض و فضل شیخ ابوالفضل ششمین ترک طایفه تحیر یافت مهربان مطا ساد و زلت و عوا پناه دیوان صاحب سند و آری
مکیه بیگانه زمین از پرگنه مواردان محبت خرج خانقاه حقائق و معارف آگاه و در ایشان ثابت قدم شیخ محمد اکرم گشته
و اندر خصوصیت آنگاه جلالت سنگه چوهر آنجا با فقیر عی کرده رفته که اراضی مذکور را در موضع نیکو متعلقه زمین را
نویسند و به چون منصب حکومت آنحال بوجه نامتوین فضل و کمال مزین و محلی است آمال که نهی لازمه توجه و تاکید بمنزل خل
که چوهر و قومین خوب و صالح از سواد آن قصه و به تصرف کسان شیخ مشارالیه و اگر در وقت نزول نماید السلام
هر اسلحه مندر و هم خدمت ابیدگار شیخ جلیل الله ششمین ترک عین تحیر یافت خل رحمت و سلیه حرمت و محبت

و خداوند نشان تاج و تاج الفلاک و ثبات کوه خاک تبارک بنده تمام مسووس و مستدام باد پس از تقدیم هر اسم کوشش و تسلیم
التماس نماید که از آن هنگام که آن قبله و الامقام جانب قصبه گرام تشریف برده اند از رود امان نواحی هیچ آگاهی نیافتد بحجت
خلط فطر انظار بسیار دارد امید که از احوال ستوده آن بهم قلم میفرموده باشند که موجب طمانینت خواهد بود قبله من شنیده
که محبت و رافت پناه سنارالدین رین روزی تاخته موا بسیار سپت آورده اند اگر این خبر مقرون بصدق باشد
چند اس کا و خوستم اول انتخاب نموده بگیرند که درین سال قبله گاه شیخ محمد فاضل سید صاحب اراده کشتکار و اند
زیاده چه التماس نماید هر اسله نوزدهم شتم ترک غین تحیر یافت معنی شناس حرکات علوی رموز ان القلاب
سما و نقش بند و افلاک نکته پوند دایره امراک پادیک بن مدار سج پیرین مرتب پنج منازل پروین چشم
و پیش از ضیا شیخ دریا بموره از انقضای زمان مصون محروس باشند بعد از شوق پیش از پیش مکشوف را دور اندیش
باد که درین نوشته رفعت و عالی پناه مرز اخیر مستعد گردیده شاه پور طلب طلب سید ه بروقی آن اراده دارد که زود و
شتاب خود را بخدمت ایشان رساند امده امده اوقات میگرد که دقیقه شیخ خرواگاه بر سعادت ستار با نموده
تا آخر این ماه تاریخی که مبارک و سعید باشد اطلاع دهند که در آن روز میمنت اندوز رای این نواحی گردد زیاده زیاده است
هر اسله ستم خدمت شیخ ابوالکاس شتم ترک فاتحیر یافت ملاذ اعتقاد اصول مکاتیب بحجت پیر اباعث ش
گردید آنچه در باب نوشتن حقیقت تسخیر قلعه موضع پیر بکر متعلقه زمینداری بجا تحیر پیر خاتم مرحمت شمامه شده
مهر با حقیقت این است که تاریخ نوزدهم شهر شوال زیب مسند دولت اقبال میر کمال قریب صد کس از جوانان
ابطال و طیران عرصه قتال انتخاب نموده لباس تناسیان هر کرده از پیش خود خصمت انصوب ساختن چنانچه بحجت
هنگام شام در موضع مذکور رسیده بر دروازه قلعه نزول کردند و متحصن بجزایر انمنی منارحم انخاشند بلکه تواضع و مدارات
پیش آمد و بعد از آن که دو پاس از شب بگذشت جوئی بسطایر میر بکر از عقب آنها روانه شده بود بر آن قلعه رسیده
جماعه اول که تناسع شعار بودند لباس هراس پیش آمدند با مردم انجباط هر نمودند که بیرون قلعه کشته میشوند اگر
اندرو را نیم بقول آنکه مرگ ابنوه شبی دارد و بمیرای ایشان از جانندی درین نخواهد بود حاصل که باین منصوب بیرون قلعه آمدند
هر گاه میر مذکور با جمعی که کوران قلعه اگر کرده در کشتادند و جماعه اول فانی از درون بیرون شمسیر با علم کرده سر مخازیل بختند و
خون آنها خاک ذلت آمیختند چنانچه احدی از متحصنان جان سلامت نبردند قلعه با تنامی تسبیح و اقامت دست
مبارزان اسلام آمد حقیقت این بود که ارقام نمودن خوش سر و آرام رام باد و اسلام هر اسله سپت شیخ حجت
شتم ترک قاف تحیر یافت فرقه ناصبه سعادت و ارجند ضیای دیده بخت بلند را بر خود را کار مکار ستوده سیر

در سیده ترصدست که آن نصیر الاحسانوی سے و کوشش بجای آورد که بدستور سابق بایستی آن پریشان بجهت دوستداران نصیر
 باشد زیاده چنانکه آیه هر اسله نسبت و نخست ترک لون بخدمت محاشفت اخلاق شیخ خدا بخش تحریر یافت استظهار
 مخدوم خدمت بخشگی صوبه او و سیده سیادت محالی مرتبت میر صلابت که فقیر را در خدمت مشارالیه قدیم دوستیت
 از حسن و سرسور و مفرد گردیده و میر مرقوم که ببلده کوه رسیده در کلبه می خواوه فرود آمده بعد ملاقات یکدیگر طریقه مشایخ می
 آلیه پیشه دست مطلوبست خیر طریقه جوهر بوقت کار پوزاری ساطع هر ساخته مشتاق کرده لهذا تصدیع میداد که اگر
 اراده چاکری در خاطر شریف باشد زود باید رسید السلام هر اسله نسبت و ششم به زبده و انایان شیخ نعمت الهیه
 ترک و او تحریر یافت ملاذ احباب اعتقاد آشنیده شد که به نام شخص در قصبه بارک پیدا شده با آنها اگر کسی گرم
 مردم بسیار افزوده ز ساخته حتی که آن محقق و شرت بان بنهاد محقق دی هم رسانیده اند از اینجا که مشارالیه مرد و غایب است
 چنانچه پیش ازین در بلده بر می میسخت کلی از برادران خان عالیت صاحب متصرف شده که رخصتیه رفت باید که آن استظهار زنهار
 از دست آنکارم و غانه چشند بکرم دیگر از این محقق آگاه سازند تا احد چیر یا پیشین بامید کیمیا بان عیاسر ایا
 داده ضائع نکند زیاده یاده است هر اسله نسبت و ششم خدمت شفیق ذوالاحترام شیخ محمد نظام بن ترک با تحریر یافت
 فیض بخشا عاقل و درینولا از نوشتجات اخلاص ساس شود اس معلوم شد که میر محمد با خدمت کرد و بگریزات
 پایستی سرکار باقی آباد که از حضور لامع النور محمد رضوی برادر فدوی مقصودست بنام یکی از آشنایان خود میگردد و مرخص
 وزارت و عوالت نیز بر آنست از اینجا که این تحیف را در خدمت دیوانه چندان عجز و شرف و شرف نیست و محضر
 بر تعلق آنرا و بخش نامرادان نشان مشادان میباشد امید و است که در بنیاب کو طریق الطاسع مرغی گردد که
 خدمت آنحال برادر حقیقه سگان جان باشد عفو دولت در تری و ترایداد هر اسله نسبت و ششم ترک یا تحریر یافت
 عروس مطالب و مقاصد هم خوش ملازمه بان استظهار و دوستان خجسته حجاب و بعد الوف شوق و صلب آرزو کوشش
 خاطر آنکه در آن هنگام که محاصره تمام حکومت پرکنه نگرام مستقا داشت مبلغ یا فیض پول بفرمان بعضی بات بوعده چها
 ماه و شکران و ادویه اتفاق در میان ایشان برادران پرکنه از غول می خواوه بعد رفعت و شرافت پناه خواجه محمد تعلق گرفته
 خواجه مذکور قرار داده بودند که مبلغ مسطور برو عده مذکور بمحض وصول در آورده رسانده خواهد شد بآزان توجه نکرد و بحال
 که محال مرقوم با تمام خدمت و الامقام در آمده ابرام نیست که بملازمان امر شو که آن را برسانند که از کرم هم دوخته
 و السلام قسم سوم در رقعات قحاول مشتمل بر صنعت تجنیس لفظی و اجاب الوجود و جوفانض الجودان بمن جین داد
 ملک آفتاب پیش خدا و او سرایه شده و اصلاح محمد علی ابریا و انبساط جلوه گردارد بعد عاقله و اصولی مده ناموس

نظیر الاحسانوی
 دوستان
 استظهار اوقات و طاق
 تصدیع در سر ساینده
 ملاذ الف و ابی محمد خیر
 محبت
 مصد فاعل با فقه است
 پول بزه بسیار تاسع
 را گویند
 عذرت بدست
 تعلق مریانی
 سگان بلندی
 عز و با فقه بکار و در آن
 ابرام با کسری
 و ملول کردن
 بنظر تعلق بجهت در ساینده
 باشد و تکلیف
 و اندر علم
 بصالح نام و جواز کاست
 سده و است

مصول شادمانی گردید و مضمون مندرج درجه و وضع یافت حسب ارشاد آن شمشاد و حدیقه و او یک نعلین شادمان
نموده بدست عبد الرسول رسول ساخته امید که همبیرین بنوال یار آوری که هر آینه آینه صد مجنون بصد آن پیروز باشد
ارام بخش این سکین بی سکین باشند رفته و هم شمشاد صنعت لفظ غیر منقوط واحد احد ممد رسم و داد طره عامه رسد
محمده حاج انمواره مسرور دارد دعا و سلام محاسن مطاوعه معلوم دل معصوم گردد که دارد اداری هر که روح آگاه دارد
از وصول آفتاب عادی کار مردم ادراک کرده است که دل مکرم در کل مواطیاع دارد المدا عاکه حامل مرسله محکم کامل اراده دگا
والا کرده و در هر علم کامل دارد آمل که ماده او رسم صنادر گردد که مراد او در هر صده حصول سد رفته سوم شمشاد حروف منقطع
و او در آن آرام دل دوران را از آن دوران دور دارد دوری آن محقق و در و در و روح و دل در دقا زار و رخ زرد دارد
بلیت را از زردم زرد دوری او + در دل دارد زرد و از زار به رب و دور و در آن دل دارم را در دارم که از دار
آن بی در دل و در و دارم آه و زاری از دوری او + فوق دل آن وی دارم آرزو + رفته چهارم شمشاد الفاظ
موصول بدستی که تسبیح فرستاده بود تحریر یافت صحیفه لطیفه مجموعه خلعت شمع محفل محبت شیخ محمد شفیق مع یک
تسبیح عقیق عیش بخش خیف محمد عطف گشت چشم که تانیل صحبت همه بجهت همیشه همبیرین نعلین شمشاد خط به
محب کیتا منبسط کند رفته پنجم شمشاد صنعت و اشع الشفقتین معنی از خواندن لب لبب نرسد تحریر یافت ایند
تعالی آن والا گوهر عالی نژاد ستوده که خیر خجسته نهاد شیخ سجاد از نیرنگی روزگار و نا بهجاری دور دارد در حلاست خوشتر
دانشه شاد و خوشوقت دارد آرزوی دیدار کشیر از انست که در تحریر آید مشوق نقای زیاد از آن که دمان در شرح آنکشا
خصوصا در بنوا از لسان کسان استنهادی شیخ احسان طاهر شد که ایشان شهر شوال جبت دیدن دست آن حیرت کل
رای آن نوا خواهند خواست دل صد چندان گشته و استیلا احاط از انداز که گشته آری فرد و عده وصل چون شود نزد
آتش شوق نیز تر گردد و توقع آنست که در خواراده خاطر حلیه دیار دوستان را شک گلستان سازند و شنگ دلها را از دار
وصل نعل گردانند زیاده یاده است رفته ششم شمشاد صنعت که در خواندن لب لبب برسد ملا و مهربان معاذ مخلصان میان
محمد بن یوسف شمول مرام ملک المنان باشند مکتوب مرغوب مسرت استکوب مصوب محب محب آمده بجهت بخشید بر مطلب
محمد معصوم که مرقوم بود موافق ایما ی چشم سر انجام ینماید متوقع که همین خطبتر قیرم کلمات لبساط ششم ابتهاج بخش مهربان
صمیم باشند همیشه سادت نموز رفته هفتم شمشاد الفاظ امن در مخزن اشتیاق معاش اخلاق غنی آفاق محروم فصل
حضر خالق علی الاطلاق باشند پس از زوی نی پایان اشتیاق فراوان مرقع باطن فیض ملوطن می نماید از آن روز که آن گل
شدن بریاض فرز آنکاز مجلس یاران یکدل مراحلی بجای غربت شدند دل کزیرگان چنین بگرنگی چون تن بحبان

مضمون مندرج درجه و وضع یافت حسب ارشاد آن شمشاد و حدیقه و او یک نعلین شادمان
نموده بدست عبد الرسول رسول ساخته امید که همبیرین بنوال یار آوری که هر آینه آینه صد مجنون بصد آن پیروز باشد
ارام بخش این سکین بی سکین باشند رفته و هم شمشاد صنعت لفظ غیر منقوط واحد احد ممد رسم و داد طره عامه رسد
محمده حاج انمواره مسرور دارد دعا و سلام محاسن مطاوعه معلوم دل معصوم گردد که دارد اداری هر که روح آگاه دارد
از وصول آفتاب عادی کار مردم ادراک کرده است که دل مکرم در کل مواطیاع دارد المدا عاکه حامل مرسله محکم کامل اراده دگا
والا کرده و در هر علم کامل دارد آمل که ماده او رسم صنادر گردد که مراد او در هر صده حصول سد رفته سوم شمشاد حروف منقطع
و او در آن آرام دل دوران را از آن دوران دور دارد دوری آن محقق و در و در و روح و دل در دقا زار و رخ زرد دارد
بلیت را از زردم زرد دوری او + در دل دارد زرد و از زار به رب و دور و در آن دل دارم را در دارم که از دار
آن بی در دل و در و دارم آه و زاری از دوری او + فوق دل آن وی دارم آرزو + رفته چهارم شمشاد الفاظ
موصول بدستی که تسبیح فرستاده بود تحریر یافت صحیفه لطیفه مجموعه خلعت شمع محفل محبت شیخ محمد شفیق مع یک
تسبیح عقیق عیش بخش خیف محمد عطف گشت چشم که تانیل صحبت همه بجهت همیشه همبیرین نعلین شمشاد خط به
محب کیتا منبسط کند رفته پنجم شمشاد صنعت و اشع الشفقتین معنی از خواندن لب لبب نرسد تحریر یافت ایند
تعالی آن والا گوهر عالی نژاد ستوده که خیر خجسته نهاد شیخ سجاد از نیرنگی روزگار و نا بهجاری دور دارد در حلاست خوشتر
دانشه شاد و خوشوقت دارد آرزوی دیدار کشیر از انست که در تحریر آید مشوق نقای زیاد از آن که دمان در شرح آنکشا
خصوصا در بنوا از لسان کسان استنهادی شیخ احسان طاهر شد که ایشان شهر شوال جبت دیدن دست آن حیرت کل
رای آن نوا خواهند خواست دل صد چندان گشته و استیلا احاط از انداز که گشته آری فرد و عده وصل چون شود نزد
آتش شوق نیز تر گردد و توقع آنست که در خواراده خاطر حلیه دیار دوستان را شک گلستان سازند و شنگ دلها را از دار
وصل نعل گردانند زیاده یاده است رفته ششم شمشاد صنعت که در خواندن لب لبب برسد ملا و مهربان معاذ مخلصان میان
محمد بن یوسف شمول مرام ملک المنان باشند مکتوب مرغوب مسرت استکوب مصوب محب محب آمده بجهت بخشید بر مطلب
محمد معصوم که مرقوم بود موافق ایما ی چشم سر انجام ینماید متوقع که همین خطبتر قیرم کلمات لبساط ششم ابتهاج بخش مهربان
صمیم باشند همیشه سادت نموز رفته هفتم شمشاد الفاظ امن در مخزن اشتیاق معاش اخلاق غنی آفاق محروم فصل
حضر خالق علی الاطلاق باشند پس از زوی نی پایان اشتیاق فراوان مرقع باطن فیض ملوطن می نماید از آن روز که آن گل
شدن بریاض فرز آنکاز مجلس یاران یکدل مراحلی بجای غربت شدند دل کزیرگان چنین بگرنگی چون تن بحبان

پنهر کی گزیده بلکه هیچ ساکن این لوح را روح از تن صیده بلیت جوان جان جهان گشتن از چمن بیرون بدر و ان شد
جان غان چمن گوی تن بیرون می بین مشغال سببی سازد که بفرخی فرخندگی آمدن آن مسیح آفاق باین زمین اتفاق افت
تا افسرگان ادوی فراق از وصال جان بخش آن دلالتش زندگی و تازگی از سرگزید ر قوعه ششم بر باد سعادت منش تیج
خدا بخش مشتمل بر صنعتی که نقطه حروفش بالا باشد سعادت مند اگامگار آمدت دو ماه است که رفعت غنما و ستگاه حسنیان
فصل از خدمت امانت سرکار بندگان شده انتظاری آمدن عاملی که از حضور موقوفه سرکار گشته دارند و الحال از نوشته مختص
دوستان محمد زمان طلبه باشد که عامل مذکور در مقام مقرر از عارضه در شکم در گذشت لهذا از ان کامگار ترست که از حدیث استفسار نمود
مفصل مرقوم سازند تا معلوم شود که مستطوب از که ام طرف مسعود السلام ر قوعه ششم بخیر است شیخ محمد بن صنعتی که نقطه
حروفش پایین باشد صاحب امیر اسلام و سوار گرامی در مسجده رسید موجب بر سرور گردیده در باب سید محمد ارباب که
مستطوب بود حسب ایامی که میرسد در راه بهید دینی اس حسن ملازم هم سرکار گوید دریا کرم میر محمد کرم سپهر امید دارد که
چاکری موی الیه بطوریکه باید میرسد آید و السلام ر قوعه و هم بخیر است شیخ الیاد مشتمل بر صنعت و بحیرین ابیات ای گل
پاکیزه مانع و داد و بردل زمانی تو صحنه مباد و کریم بحیران تو دل شاد نیست کشتودل بی خست آباد نیست و خواست
از دیده و طاقت تن به رنگ شد از چهره و نطق از دهن و لاجرم از حضرت عز و جلال و مبدع منیت لیسند و الخ
که در از وصل تو عیش و سرور و پرده هجرت کشد از پیش و در تا دم صحبت ز تو دارم جا و کره لطف و ز روی وفا
یاد کن از اندام و بنام خویش شاد کن از ر قوعه ارقام خویش ر قوعه یازدهم بخیر است ناظم نظم محمد کشیش شیخ مشتمل
بر صنعت نظم و ترا بیات دلنواز افقوت آئینا چاره ساز اعطوفت آئینا مدتی شد که از جناب شریف
خط سبب این نحیف ضعیف و نرسید از نیم شب روز و خاطر دوستانه و زهد شدت و سوز میکشد مهربان
که یکبار آن مستوده صفای خچین به عیاتی فرمود این آئینا شنائی بود بلکه بیگانگی است بعد از این و
چشم زان زین محفل مکین از آنکه از نامه یاد فرماید تا دل خسته در نشاط آید ر قوعه و از و هم بیا بکیتا محض
کافه گوش هم آمده خبر و در ادانش گستر از ان قلیکه خبر از ارگوشی آسوده کرده و انایان بهر نوش گوش این مخلص
حقه گوش سیده قرار و آرام مطلق از گوشه خاطر سیده و تن مانند گوشه های کنایه بلیت گوش تو شنیده ام
که دردی دارد و در دل من مگر گوش تو رسید به سمیع بی گوش تقدس تعالی عار گوشه نشینان گوشه نامزد گوش
اجا آئینا نموده آنگوشواره جریه معدی ساز گوشمال زمانه معلوم دارد و زود مرده شفا گوش این گوشه گفته با و فارسان
تا مقاطع تقدیر لعل و آتش عرائس بام و لیکست گوش حال کما گوشواره خرمی خوشحال مزین محلی باد ر قوعه و هم

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

